

درس‌هایی از شهادت حضرت علی علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مصطفی محسنی *

اشاره

تاریخ دانشگاه است و انسان باید با مطالعه، به دنبال درس‌آموزی از آن باشد و اتفاقاتی که در گذشته به وقوع پیوسته است را به مثابه آینه عبرت پیشروی خود برای ساخت آینده قرار دهد؛ به ویژه وقایعی که مرتبط با اولیای الهی است. افزون بر عبرت گرفتن، می‌توان از فعل ولی خدا، الگو گرفت، روح خود را صیقل داد و به سمت کمال سوق داد.

شهادت حضرت علی علیه السلام از وقایعی است که افزون بر عبرت گرفتن از مسببان آن و نیز کسانی که در این امر کوتاهی کردند، می‌توان مواجهه علی علیه السلام با این مسئله را سرمشقی برای خود قرار داد؛ زیرا علی مرتضی، کریمی است که حتی کرمش قاتلش را نیز دربر گرفت. این حادثه از باب الگوپذیری و عبرت‌گیری درس‌های بسیاری دارد که پرداختن به همه آنها کتاب مفصلی می‌طلبد؛ از این رو در این نوشتار به برخی از درس‌های آن می‌پردازیم.

مواجهه حضرت علی علیه السلام با شهادت

درباره نوع نگاه حضرت به زندگی و شهادت، می‌توان درس‌های ذیل را آموخت:

درس اول: انتظار شهادت

کسی که زندگی را منحصر در این دنیا نداند و مرگ را پایان زندگی تصور نکند، بلکه اعتقاد داشته باشد که مرگ مرز بین دنیا و آخرت است و نیز انسان پرهیزکار و مؤمنی باشد، هیچ‌گاه از مرگ هراسی ندارد؛ چراکه مرگ او را وارد فضایی بسیار بهتر از دنیا خواهد کرد. حضرت علی علیه السلام که در رأس انسان‌های پرهیزکار است، نگاهی به مرگ را این‌گونه بیان می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَا بَأْسَ أَبِی

* دکترای تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی و مدرس حوزه و دانشگاه.

طَالِبِ آتُسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ^۱ به خدا قسم، علاقه و انس پسر ابوطالب به مرگ از دلبستگی کودک به سینه مادر بیشتر است». در جای دیگر می‌فرماید: «إِنْ أَحَبَّ مَا أَنَا لِأَقِ السَّيِّءِ الْمَوْتِ^۲ برای من محبوب‌ترین چیزی که ملاقاتش کنم، مرگ است». اما حضرت حتی به مرگ عادی راضی نبود، بلکه بهترین مرگ را مطالبه می‌کند.

سعدی می‌گوید:

سر سعدی چو خواهد رفتن از دست همان بهتر که در پای تو باشد^۳

حضرت علی مرتضی‌علیه السلام، کریم‌ترین مرگ را شهادت می‌داند و می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَى عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ^۴؛ قسم به آن‌که جان پسر ابوطالب به دست اوست، خوردن هزار ضربه شمشیر برای من آسان‌تر از آن است که در بستر در طاعت غیر خدا بمیرم». در تاریخ نقل شده است که این سخن علی علیه السلام در جنگ صفین خطاب به یارانش نقل شد؛ اما حضرت از همان ابتدای جوانی چنین نگاهی داشت؛ همان‌گونه که حضرت در خطبه‌ای به مکالمه خود با پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند که در آن از شهید نشدن در احد دلگیر است و این مسئله برایش سخت بوده است؛ اما هنگامی که وعده شهادت در آینده را می‌شنود، خوشحال می‌شود.^۵ بر همین اساس حضرت هرازگاهی علاقه به شهادت را ابراز می‌کرد، از جمله بعد از شهادت محمد بن ابوبکر آرزوی شهادت را تکرار می‌کند.^۶

درس دوم: ترجیح دینداری بر دیگر مسائل زندگی «أَفِي سَلَامَةِ مَنْ دِينِي؟»

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت حضرت علی علیه السلام در آینده خبر می‌دهند، علی علیه السلام افزون بر خوشحالی پرسید: «أَفِي سَلَامَةِ مَنْ دِينِي؟» در این هنگام دین من در سلامت است؟» این پرسش گویای پسندیده بودن آرزوی مرگ است که به همراه آن، دین انسان در سلامت باشد؛ وگرنه آخرتی بس دشوار در انتظار انسان است. همین امر باید انسان را به سمت خودسازی و

۱. محمد بن حسین سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۲۵۹.

۳. مصلح بن عبدالله سعدی، کلیات، ص ۵۴۴.

۴. محمد بن حسین سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۱۸۰.

۵. همان، نهج البلاغه، ص ۲۲۰.

۶. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۲۹۹.

عمل صالح سوق دهد تا پایان کار، دین سالمی را به ارمغان آورد.

درس سوم: شکرگذاری بر نعمت‌های معنوی «ذاک من مواطن الشکر»

پیامبر ﷺ ضمن خبر از شهادت حضرت در آینده، می‌پرسد: «فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَ لَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ»^۱ چگونه است صبر تو در آن هنگام [هنگام شهادت]؟ حضرت می‌فرماید اینجا جای صبر نیست، بلکه جای شکر و شادی است».

شهادت همراه با سلامت دین، آرزوی حضرت علی علیه‌السلام بود؛ بر همین اساس هنگام فرارسیدن لحظه عروج نه تنها از آن گلایه نمی‌کند، بلکه آن را شکر و شادی دانست و ندای زیبای «فُؤْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»^۲ به خدای کعبه که رستگار شدم» سر داد.

برخی این ندای زیبا را به گلایه حضرت علی علیه‌السلام از دست دوستان و دشمنانش تنزل می‌دهند؛ درحالی که این جمله در اوج معرفت صادر شده است.

حافظ شیرازی سروده است:

حجابِ چهرهٔ جان می‌شود غبارِ تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش‌آلحانی‌ست روم به گلشنِ رضوان، که مرغِ آن چمنم^۳

درواقع این دنیا همچون قفسی بود برای حضرت علی علیه‌السلام که هنگام بازشدن درب قفس آن هم با شهادت، چرا ندای «فُؤْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» سر ندهد؟ دربارهٔ ساعت آخر عمر تربیت‌شدهٔ مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در عصر عاشورا آمده است: «امام حسین علیه‌السلام و برخی از اصحاب ویژه‌اش چهره‌هایشان نورانی و اندامشان آرام و دل‌هایشان مطمئن بود. سپس به اصحاب فرمود: شکبیا باشید؛ زیرا مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی و ناراحتی به بهشت‌های پهناور و نعمت‌های بی‌نهایت می‌رساند. چه کسی از شما آرزوی رفتن از زندانی به کاخی را ندارد؟»^۴ همین تفکر سبب شد که حضرت علی اکبر علیه‌السلام دربارهٔ شهادت فرمود: «فَاتَنَا إِذَا لَا تُبَالِي أَنْ تَمُوتَ

۱. محمد بن حسین سیدرضی، نهج‌البلاغه، ص ۲۲۰.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۸۸.

۳. شمس‌الدین محمد حافظ، دیوان، ص ۳۳۳.

۴. محمد بن علی ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۲۸۸-۲۸۹.

مُحَقِّقین: ^۱ هنگامی که بر حق هستیم، از مرگ هراسی نداریم؛ همچنین هنگامی که امام علیه السلام از حضرت قاسم علیه السلام نظرش درباره شهادت را پرسیدند، فرمود: «يَا عَمَّ أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ: ^۲ ای عمو، شیرین تر از عسل».

اینجاست که باید گفت:

آن کریمی که کرم‌های جهان
محو گردد پیش ایثارش نهان
مصطفی آلوده دنیا نبود
مرتضی آسوده اینجا نبود

درس چهارم: عدم انتقام‌جویی افراطی

به طور معمول وقتی شخصیتی در جایگاه حضرت علی علیه السلام از نظر اجتماعی ترور شود، به کشتن قاتل بسنده نمی‌کنند و گاهی افراط در خون افراد می‌شود و کسانی کشته می‌شوند که در ترور دخالتی نداشتند؛ برای مثال پس از قتل خلیفه دوم، فرزندش عبیدالله به انتقام خون پدر افزون بر قاتل، افرادی بی‌گناه از جمله هرمرزان را به قتل می‌رساند. همین امر موجب اعتراض حضرت علی علیه السلام به عملکرد وی شد و از خلیفه وقت خواهان محاکمه وی گردید که خلیفه زیر بار نرفت. ^۳

با این وجود، وصیت حضرت علی علیه السلام حیرت‌انگیز است که می‌فرماید:

ثُمَّ قَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْتُكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا تَقْتُلُونَنِي إِلَّا قَاتِلِي انظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالْمُثْلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ؛

سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، بنیم که در خون مسلمانان بیفتید و ندا برآوردید که امیرالمؤمنین کشته شد. هشدار می‌دهم که نباید جز قاتل من به قصاصم کس دیگری کشته شود. نگاه کنید اگر من از این ضربتی که وی زده است، کشته شوم شما نیز يك ضربت بر او بزنید. اعضایش را قطع نکنید که من از رسول الله صلى الله عليه وآله شنیدم که

۱. محمد بن محمد مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۲.

۲. حسین بن حمدان خصیعی، الهدایة الکبری، ص ۲۰۴.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۴. محمد بن حسین سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۴۲۲.

فرمود: پرهیزید از بریدن اعضای مرده، حتی اگر سگ دیوانه باشد.

حضرت نه تنها چنین وصیتی کردند، بلکه در مدتی که در بستر افتاده بودند و ابن ملجم در یکی از اتاق‌های خانه زندانی بود، به وی توجه داشتند.

می‌زند پس لب او کاسه شیر
می‌کند چشم اشارت به اسیر
چه اسیری که همان قاتل اوست
تو خدایی مگر این دشمن دوست^۱

درس‌های گرفته‌شده از قاتلان و مسیبان

درس گرفتن گاهی از اولیای الهی است و باید کارهای آنها «الگو» قرار گیرد؛ اما از جبهه کفر و افراد نالایق هم باید درس و «عبرت» گرفت؛ که به قول سعدی ادب را می‌توان از بی‌ادبان آموخت.^۲

درس اول: شهادت محصول عدم همراهی امام

حضرت علی علیه‌السلام از همان ابتدای خلافت با سه گروه مخالف مواجه شدند: الف) ناکثین که به سرمداری طلحه و زبیر، جنگ جمل را به راه انداختند؛ ب) قاسطین که به رهبری معاویه و میدان‌داری عمروعاص، جنگ صفین را رقم زدند؛ قاعدین که با حضرت بیعت نکردند و در جنگ‌ها نیز کناره‌گیری کردند؛ این گروه نه از حضرت حمایت کردند و نه از دشمنان حضرت و با این کار به نوعی سبب تقویت جبهه باطل شدند.

شگفت‌انگیز اینکه ابن ملجم جزء هیچ کدام از این سه گروه نبود، بلکه از کسانی بود که با حضرت بیعت کرده بودند و در کنار حضرت علی علیه‌السلام با دشمنانش در صفین می‌جنگید؛^۳ درواقع مشکل آنجا بود که وی شیعه واقعی و تابع حضرت نبود.

در برخی از ادعیه جلوتر یا عقب‌تر از امام جامعه رفتن مذموم دانسته شده است؛ از جمله در صلوات شعبانیه می‌خوانیم: «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ، وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَا حَقَّ؛^۴ هرکه از آنها [ولایت] پیش افتد، از دین خارج شده و مارق است. هرکه از آنها عقب افتد، نابود است و کسی که ملازم ایشان باشد، به آنها ملحق می‌شود».

۱. محمدعلی مجاهدی، گنجینه نور، ص ۳۳۶-۳۳۷.

۲. مصلح بن عبدالله سعدی، کلیات، ص ۹۳.

۳. عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب، ج ۳، ص ۲۶.

۴. محمد بن جعفر ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۰۱.

سپاهیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ با معاویه به سه گروه تقسیم می شدند:

گروه اول: سطحی نگر: این گروه با سطحی نگری به آموزه های اسلامی و کج فهمی های خود، تصور می کردند بیشتر از امام درک و فهم دارند؛ از این رو گاهی امام را به کوتاهی متهم می کردند (در این باره در سطور آتی بیشتر خواهیم گفت).

گروه دوم: خستگان از جنگ: اینان عافیت طلبانی بودند که دیر می آمدند و زود پا پس می کشیدند. حضرت علی (علیه السلام) درباره این افراد می فرماید:

أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْغَايِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، الْمُتَّبَتِلَى بِهِمْ أَمْرَاؤُهُمْ. صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَ، وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يُعْصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ. لَوْ دِدْتُ وَ اللَّهَ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَ فَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ.^۱

ای کسانی که به بدن هایتان حاضر و به عقل هایتان غایب هستید و خواسته هایتان مختلف است، زمامداران شما گرفتار شمایند. فرمانروای شما، خدا را اطاعت می کند و شما نافرمانی اش می کنید و فرمانروای آنان [شامیان] نافرمان خداست؛ ولی آنها گوش به فرمانش هستند. دلم می خواهد معاویه با من معامله ای کند مانند صرافانی دیناری می دهد و درهم می گیرد. ده نفر از شما را از من بگیرد و یک نفر از یاران خود را به من دهد.

گروه سوم: تابعین محض: افراد اندکی همانند مالک و عمار و... که امام را محور جامعه می دانستند و گوش به فرمان بودند. تصمیم آنان با امام بود و می کوشیدند عین آن تصمیم ها را اجرا کنند؛ زیرا سخن امام را سخن خدا می دانستند.

دو گروه اول و دوم در فاجعه ۱۹ ماه مبارک سهم بسزایی ایفا کردند؛ اینان همان متقدمان و متأخران از امام هستند؛ یعنی کسانی که از امام عقب می افتادند و کسانی که جلوتر از امام می رفتند. هر دوی این رفتارها مذموم است و گمراهی و بی بصیرتی را به دنبال دارد. بنابراین شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ریشه در بی بصیرتی و گمراهی مردم داشت.

درس دوم: سطحی نگری در دین

فتوحات اسلامی به سرعت گسترش می یافت و قلمرو اسلامی در زمان خلافت حضرت

۱. محمد بن حسین سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۱۴۲.

علی علیه السلام در مقایسه با عهد نبوی، چند برابر بود. این وسعت که در زمان خلفای ثلاثه اتفاق افتاد، زمین را گسترش داد؛ اما به اندازه کافی اسلام‌شناس واقعی وجود نداشت که اسلام راستین را به نومسلمانان بیاموزد. بنابراین جامعه با پدیده سطحی‌نگری در نومسلمانان مواجه شد که تعدادشان نیز کم نبود. آنان آن اسلام سطحی را نیز از چشمه اصلی معرفت یعنی امیرالمؤمنین نیاموخته بودند، بلکه آب‌شخورشان جای دیگری بود. یکی از گروه‌هایی که بر اثر این سطحی‌نگری به وجود آمدند، خوارج بودند که درک درستی از آموزه‌های دینی نداشتند و ابن ملجم یکی از آنها بود؛ به گونه‌ای که بین خوارج حتی یک صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود نداشت.^۱ این مسئله به ما می‌آموزد که آموزه‌های اسلامی را باید از اسلام‌شناس اصیل بیاموزیم.

سعدی نقل می‌کند که فرد بیماری ناراحتی چشم داشت و به مطب بیطار (دام‌پزشک) رفت. دام‌پزشک از آنچه برای چشم حیوان توصیه می‌کرد، به چشم بیمار کشید و آن بیچاره کور شد و از دست دام‌پزشک شکایت کرد. قاضی حکم کرد: «بر او هیچ تاوان نیست. اگر این خر نبودی، نزد بیطار نرفتی».^۲

این داستان می‌آموزد همان‌گونه که برای بهبودی در بیماری باید پزشک ویزیت کند یا ساختن خانه را مهندس معمار انجام می‌دهد و...؛ برای درک و دریافت مسائل دینی نیز یک راه وجود دارد و آن اسلام‌شناس است نه فضای مجازی و فلان بلاگر، فلان معجری یا فلان سلبریتی. بنابراین اگر می‌خواهیم دین را به درستی درک کنیم، باید از طریقی وارد شویم که صاحب شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مشخص کرده است؛ یعنی ابتدا خودشان، سپس ائمه معصومان علیهم السلام و پس از آن کسانی که در امر دین سال‌ها کوشیده‌اند و تخصص دارند. ابن ملجم هم این‌گونه بود که دین را از سرچشمه وحی اخذ نکرده بود، بلکه به قول سعدی نزد غیرمتخصص رفت و دنیا و آخرتش را تباه کرد.

مراجعه به غیرمتخصص بدتر از نادانی است؛ زیرا نادان می‌داند که نمی‌داند، اما مراجعه‌کننده به غیرمتخصص همانند ابن ملجم، نمی‌داند و فکر می‌کند که حتی از حضرت علی علیه السلام هم بیشتر می‌داند و این درس بزرگی است برای جویندگان طریق معرفت.

۱. محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۵۸۹.

۲. مصلح بن عبدالله سعدی، کلیات، ص ۱۷۵-۱۷۶.

درس سوم: معلم قرآن و شقی ترین افراد

ابن ملجم در برهه‌ای از زندگی معلم قرآن بود. او نزد معاذ بن جبل که یکی از صحابه بود، قرآن را فراگرفت. زمانی که عمرو عاص حاکم مصر بود، طی نامه‌ای از خلیفه دوم درخواست معلم قرآن کرد؛ خلیفه نیز ابن ملجم را معرفی کرد و دستور داد در کنار مسجد مکانی را برایش مشخص کند تا او به مردم قرآن بیاموزد.^۱ اما نه قرآن خواندن و نه معلم قرآن بودن، سبب عاقبت بخیری وی نشد؛ زیرا مشکل اصلی وی انحراف عقیدتی و کج فهمی آموزه‌های قرآنی بود. همان گونه که پیامبر ﷺ می فرماید: «رَبِّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يُلْعَنُ»^۲ چه بسا تلاوت کننده قرآن که قرآن وی را لعنت می کند».

هنگامی که مسلمانان با حضرت علی عليه السلام بیعت می کردند، ابن ملجم نیز بیعت کرد و مرخص شد؛ اما هنوز دور نشده بود که حضرت علی عليه السلام دوباره او را صدا زدند و از او خواستند که مکر نکنند، به بیعت وفادار باشد و پیمان محکمی از وی گرفت. حضرت این کار را سه مرتبه انجام دادند تا اینکه ابن ملجم بی طاقت شد و گفت به خدا قسم، با هیچ کس این برخورد را نکردی؟ حضرت فرمود:

اريد حياته و يرید قتلی عذیرك من خلیلك من مراد

من زندگانی او را می خواهم و او قتل مرا، عذر خود را نسبت به دوست مرادی بیاور.
سپس فرمود ای پسر ملجم برو، به خدا قسم به عهد خود وفا نخواهی کرد.^۳ ابن ملجم رفت؛ اما پس از مدتی نشان شوم شقی ترین افراد را از آن خود کرد.
این مسئله می تواند درسی برای ما باشد که همیشه از خدا عاقبت بخیری مطالبه کنیم.

درس چهارم: تبدیل شدن انگیزه معنوی به هوسرانی

خوارج و از جمله ابن ملجم اهل عبادت بودند و تظاهر به زهد می کردند.^۴ پس از شکست خوارج در جنگ نهروان، دو نفر از آنها که جان سالم به در برده بودند، به نام های برک بن عبدالله تمیمی و عمرو بن بکیر تمیمی به همراهی ابن ملجم در کنار کعبه هم قسم شدند تا در یک روز

۱. عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب، ج ۳، ص ۲۶.

۲. محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۴۸.

۳. شیخ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۱۲-۱۳.

۴. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۴۹۱.

حضرت علی علیه‌السلام، معاویه و عمرو بن عاص را به قتل رسانند.^۱ به زعم آنها این کار عبادت بزرگ و کار ارزشمندی بود که اسلام را نجات می‌داد؛ به همین دلیل شب قدر را برای این کار انتخاب کردند.

از آن دو نفر که بگذریم، ابتدا دینِ سطحی و انحرافی ابن ملجم بود که او را به این کار تحریک و تشویق کرد؛ اما در مسیر انجام کارش، همین اندک صبغه دینی نیز از وی گرفته شد و زن زیبا صورتِ زشت‌سیرتی به نام «قطام» بر سر راهش قرار گرفت و او را شیفته خود کرد. ابن ملجم به خواستگاری او رفت که پدر و برادرش در نهروان کشته شده بودند؛ او نیز شرط این ازدواج را کشتن علی علیه‌السلام قرار داد.^۲

درسی که از این ماجرا می‌توان گرفت، این است که معنویت از روی اعتقاد انحرافی پایدار نخواهد ماند؛ از این رو ممکن است حتی ذره‌ای صبغه دینی نیز که وجود داشت، گرفته شود تا مجرم در روز قیامت، آن را بهانه جرم خود قرار ندهد.

نتیجه

وقایع تاریخی خوب و بد لبریز از درس‌هایی است برای ساختن آینده؛ از این رو از برخی باید الگو گرفت و از برخی عبرت. شهادت حضرت علی علیه‌السلام از وقایعی است که با مطالعه آن درس‌هایی فراوانی می‌توان به دست آورد. برخورد حضرت علی علیه‌السلام با این ماجرا را می‌توان سرمشق قرار داد؛ همچنین باید کوتاهی بدنه جامعه، مسببان، قاتل و عوامل اجتماعی که این حادثه جانکاه را رقم زدند، آینه عبرت قرار داد.

کتاب‌نامه

۱. ابن‌اعثم الکوفی، محمد بن علی، کتاب الفتوح، تحقیق: علی شیری، چ ۱، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ ق.
۲. ابن‌بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، مصحح: علی‌اکبر غفاری، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق.
۳. ابن‌سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، چ ۱، بیروت: دارصادر، ۱۹۶۸ م.

۱. محمد بن سعد ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۵-۳۶.

۲. همان.

۴. ابن مزاحم، نصر، وقعة صفین، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره: [بی‌نا]، ۱۳۸۲ ق، (چاپ افست قم، ۱۴۰۴ ق).
۵. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير، مصحح: جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ ق.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، چ ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۷. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق: جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
۸. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، چ ۶، تهران: مؤسسه انتشاراتی ولی عصر علیه السلام، ۱۳۸۹ ش.
۹. خصیعی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چ ۲، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات، چ ۳، تهران: پیام عدالت، ۱۳۸۹ ش.
۱۲. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، الأنساب، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ ش.
۱۳. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، مصحح: صبحی صالح، چ ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، چ ۱، نجف: مطبعة حیدریة، [بی‌تا].
۱۵. شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چ ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چ ۲، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ ش.
۱۷. مجاهدی، محمدعلی، گنجینه نور، چ ۱، قم: سرور زبان، ۱۳۸۱ ش.